



با کدام منطق دستان تا مرافق آلوده را به هم فشردی

در بخش دوم نامه مرحوم استاد فردی به خطاهای بزرگ و تناقضات رفتاری رفیق دیرینه‌ی خود اردوغان پیرامون مسائل جهان اسلام می‌پردازد.

به گزارش آران نیوز به نقل از گروه بین الملل آناج؛ بخش دوم دردنامه و یا به عبارتی بهتر اندازنامه، اعجاب انگیز مرحوم اصغر فردی خطاب به رئیس جمهور ترکیه به شرح زیر می‌باشد:

گروه بین الملل آناج؛ بخش دوم دردنامه و یا به عبارتی بهتر اندازنامه ی اعجاب انگیز مرحوم اصغر فردی خطاب به رئیس جمهور ترکیه به شرح زیر می‌باشد: روزی که در دفاع از مسلمانان مظلوم بحرین گفتی "نباید اجازه دهیم تا کربلای دیگری در تاریخ اسلام رخ دهد" گریه ای عاشورائی سر دادم و دعایت کردم هر جمله ای چنین را که از حنجره تو خارج می‌شد، بر ورق زر بر گرفته، مجلس به مجلس و کو به کو و سو به سو در دست می‌گرداندم، به رخ بدگویان و بدخواهان می‌کشیدم و خاموششان می‌کردم. روزی که در دافوس شیمون پرز را سرکوب کردی، آن نهیب‌های "وان مینوت" را در آفاق ایران بازتاب دادم. روزی که کشتی "ماوی مرمهره" به اهتمام دوست و برادرم «بلند ییلدیریم» راهی کرانه های رود اردن شد و مسافرانش به شهادت رسیدند، شب تا سحر مضطرب بودم که برادرم طیب چه خواهد کرد. تو گرچه به پای خونخواهی نایستادی، اما شکوه ای سر کردی. بازوهای تبلیغاتی ارگنکونی‌ها، وابستگان "ژنرال ولی کوچوک" ها جامعه جمهوری آذربایجان را نیز بر علیه شما آلوده و مسموم ساخته بودند، اما از حوزه نفوذ و شهرت خود در آن جامعه بهره جسته، به نفع شما تملق‌ها کرده و مقاله‌ها نوشته‌ام. روزی که با «لولا داسیلوا» رئیس جمهور برزیل به میانجی‌گری بین ایران و غرب برخاستی، ایران و یاستمداران‌ش را این ظهور و حضور دیپلمات‌هایی ناشی و بی‌قدرت غریب و غیر قابل قبول می‌آمد، اما با استفاده از تمامی نفوذ و تأثیرم در دستگاه تصمیم‌گیری و مذاکره با معاون رئیس جمهور آنها را به پذیرش مذاکره تشویق کردم. همه می‌گفتند که ما را نیازی به میانجیگر نیست و آقای اردوغان برای امتیاع اعتبار به خود وارد این میدان شده است و من این را نیک میدانستم، اما چه میشد که برادرم به بهای همراهی با ایران و به نام ایران اعتباری برای خود دست و پا کند؟ و چرا نکند؟ مگر سلطان عمان همان نمی‌کند؟ نخستین انحراف عمیق و خطای بزرگت با ادبار به سوریه رخ داد. همه مسلمانان انقلابی جهان از جمله همه ایران به بهت و حیرتی گران فرو رفتند. دیگر جای دفاع و توجیه و تبرئه ای باقی نبود، هر کودکی می‌توانست بفهمد که سوریه واپسین سنگر گشوده به اسرائیل و تنها مسیر حمایت از گروهان‌های لبنانی در دست اغیار و تنها مخرج خلاس حزب الله و حماس از محاصره صهیونیسم است. اما تو با همه صهیونیست‌ها و یاوران غربی آنها هم داستان شدی تا سوریه به دست آنان درافتد و مبارزان بی‌یار و یاور فلسطین و لبنان به چنگال صهیونیست‌ها گرفتار آیند، بینوایان غزه را مدافعی نماند، با رژیم‌های که سوراخ رفق را هم بر روی بی‌دفاعان غزه بسته بود همدست شدی. روزی که برای سخنرانی به ترکیه دعوت شدم، برادران مسلمانم که دیری بود تا با تو مسافتی گرفته و دور شده بودند، طعنه‌ام زدند و گفتند دیدی که ماهیت طیب چه بود؟ اینک حرف مخالف زدن درباره واقعات سوریه را سانسوری سنگین حکمفرماست؛ اما من باز پاسخی بر این اظهارات می‌تراشیدم که همه حیرت می‌کردند و می‌گفتند دیگر این دلیل به عقل جن هم نمی‌رسد. برادران ایرانی ام مرتب تماس می‌گرفتند که چه شد؟ این طیب مورد ستوده تو که مرتباً سنگش را به سینه می‌زنی و برای تقرب ایران با او تلاش می‌کنی؟ آری تحلیل تراشیدم که به عقل تو و هیچ‌جن دیگری نمی‌رسید. تا آنکه باری برادران ایرانی ام بین تو و ایران دیواری برنیافرازند و آن خیال که اتحاد جهانی اسلامان در همین بین الدولتین نقش بر آب نگردد: گفتم و نوشتم که برادرمان طیب با پذیرفتن نقش همصدری پروژه خاورمیانه بزرگ و نمایشی از خود به عنوان منادی اسلام ملایم غرب را فریفته و امتیازی ربوده که دستش را برای زدودن آدمک‌های کهن و پوسیده غرب در ترکیه گشاده دارند. تا او آن کند که کرد و اینک بی‌آنکه امتیازی بالمقابله به آمریکا دهد، صدها تن از هم‌پالگان غرب را به زندان چپانده. کلیه جای پای‌های آمریکا را در ترکیه زدوده و از بین برده است، اینک آمریکا با خود به حسب حال نشسته و دریافته است که از دست طیب چه کلاهی تا خنق بر سرشان رفته است و اینک به ترصد پس گرفتن داده‌هایشان از طیب در آمده‌اند و اینکه او برای ترمیم اعتماد فروریخته غرب، در سوریه چنان ترکتازی می‌کند که حتی آمریکا وادار به کشیدن ترمزش می‌شود. او اینهمه را محض نمایش انجام می‌دهد، بی‌آنکه نقشی موثر بر علیه سوریه بیازد. اما رفته رفته با

گسیل تروریست ها، حمایت پسمانده های القاعده، متشکل کردن تکفیریون سلفی و انداختن شر شوم آن دام و دد، به جان دولت و ملت سوریه، دیگر چه جای توجیه و تنزیه می ماند؟ میشنیدم که همان ناخدایان کشتی «ماوی مارمارا» در رستوران های استانبول با سران تروریستها فالوده می خورند و قهوه ترک مینوشند و صدها هزار دلار پول نقد شاپاش می افشانند تا جان مسلمانان سوریه را بستانند. اینهمه نیز به امر طیب اتفاق می افتاد. مساجد استانبول را -که ماذنه هایش هرگز خاموش نمانده و اذان های دین بنیانش نغمه ساز جاویدش بوده- به صحنه جذب نیروی خوارج بئس البدل ساخته ای و عاقبت دست نامحرم را به سینه معبدمان رسانده ای. آیا استاد هر دومان "محمد عاکف" این را به من و تو آموخته و خفته بود؟ در اوج دعوات با آن مجسمه «کور خوش» (خوش گوړو) -کرکس آغلار گولن- در ایران گریزی و شیعه ستیزی از او تندتر و پیشتر تاختی. باز ما بودیم که به نام به سر بردن شرط مودت و وفا کلیه مجاری نفوذ جماعت پنسیلوانیا گزین به ایران را عقیم کرده و آنها را چنان از این نفوذ ناامید ساختیم که بالاخره از سر عصبانیت، ماهیت خود را عریان ساخت و لو داد کین دیرینش را استفراغ کرد و گفت: «اگر بگویند، یک طرف ایران و یک طرف جهنم لابد به ایران، نم، روم». و ایرانیان را اولاد متعه خواند و شیعه را رافضی بدید.

بارها به دوستان ایرانی ات گفته بودی که "من در تکیه ها و درگاهها به عشق اهل بیت آلفته شده ام و آن جزمیت نواصب از من بدور است" و چندی نیز چنینت می پنداشتیم و می دیدیم، اما به قول شاعرمان (سایه): «چه شد آن مهر و وفائی که من آموختم؟» آیا استادمان «نجیب فاضل» نیز در پی تشکیل هلال بیمار گونه و ذهنی سنی زیست؟ که در قبال انگاره معلول اذهان بیمار و معلول موسوم به «هلال شیعی» در پی پدید آوردن «هلال سنی» خروج کردی و دامن با پلشتی خوارج آلودی؟ یا کدام منطق و تربیت دینی و کدام انگیزش اتحاد جهانی اسلام در کنگره ماقبل آخرین حزب آن سفلگان بینوای دین و دنیا باخته را کنار خود چیدی و با دستی، دست های تا مرافق آلوده به خون "طارق الهاشمی" شیعه کش محکوم به اعدام را، یا دیگر دست، دستان خائن مرسی را و با دست سوم، دستان دراز و متکدی «خالد مشعل» را بر گرفتی و برفراختی که اینک! هلال سنی! روزی که در دفاع از مسلمانان مظلوم بحرین گفتی "نباید اجازه دهیم تا کربلای دیگری در تاریخ اسلام رخ دهد" گریه ای عاشورائی سر دادم و دعایت کردم هر جمله ای چنین را که از حنجره تو خارج می شد، بر ورق زر بر گرفته، مجلس به مجلس و کو به کو و سو به سو در دست می گرداندم، به رخ بدگویان و بدخواهان می کشیدم و خاموششان می کردم. روزی که در دافوس شیمون پرز را سرکوب کردی، آن نهیب های "وان مینوت" را در آفاق ایران بازتاب دادم. روزی که کشتی "ماوی مرمره" به اهتمام دوست و برادرم «بلند بیلدیریم» راهی کرانه های رود اردن شد و مسافرانش به شهادت رسیدند، شب تا سحر مضطرب بودم که برادرم طیب چه خواهد کرد. تو گرحه به باغ، خونخواهی، ناستاد، اما شکوه ای سر کردی.

بازوهای تبلیغاتی ارگنکونی ها، وابستگان "ژنرال ولی کوچوک" ها جامعه جمهوری آذربایجان را نیز بر علیه شما آلوده و مسموم ساخته بودند، اما از حوزه نفوذ و شهرت خود در آن جامعه بهره جسته، به نفع شما تملق ها کرده و مقاله ها نوشتیم. روزی که با «لولا داسیلوا» رئیس جمهور برزیل به میانجی گری بین ایران و غرب برخاستی، ایران و سیاستمدارانش را این ظهور و حضور دیپلمات هایی ناشی و بی قدرت غریب و غیر قابل قبول می آمد، اما با استفاده از تمامی نفوذ و تاثیرم در دستگاه تصمیم گیری و مذاکره با معاون رئیس جمهور آنها را به پذیرش مذاکره تشویق کردم. همه می گفتند که ما را نیازی به میانجیگر نیست و آقای اردوغان برای امتیاع اعتبار به خود وارد این میدان شده است و من این را نیک میدانستم، اما چه میشد که برادرم به بهای همراهی با ایران و به نام ایران اعتباری برای خود دست و پا کند؟ و چرا نکند؟ مگر سلطان عمان همان نمی کند؟ نخستین انحراف عمیق و خطای بزرگت با ادبار به سوریه رخ داد. همه مسلمانان انقلابی جهان از جمله همه ایران به بهت و حیرتی گران فرو رفتند. دیگر جای دفاع و توجیه و تبرئه ای باقی نبود، هر کودکی می توانست بفهمد که سوریه واپسین سنگر گشوده به اسرائیل و تنها مسیر حمایت از گروهان های لبنانی در دست اغیار و تنها مخرج خلاص حزب الله و حماس از محاصره صهیونیسم است. اما تو با همه صهیونیست ها و یاوران غربی آنها هم داستان شدی تا سوریه به دست آنان درافتد و مبارزان بی یار و یاور فلسطین و لبنان به چنگال صهیونیستها گرفتار آیند، بینوایان غزه را مدافعی نماند، با رژیم می که سوراخ رفح را هم بر روی بی دفاعان غزه بسته بود همدست شدی. روزی که برای سخنرانی به ترکیه دعوت شدم، برادران مسلمانم که دیری بود تا با تو مسافتی گرفته و دور شده بودند، طعنه ام زدند و گفتند دیدی که ماهیت طیب چه بود؟ اینک حرف مخالف زدن درباره واقعات سوریه را سانسوری سنگین حکمفرماست؛ اما من باز پاسخی بر این اظهارات می تراشیدم که همه حیرت می کردند و می گفتند دیگر این دلیل به عقل جن هم نمی رسد. برادران ایرانی ام

مرتب تماس می گرفتند که چه شد؟ این طیب مورد ستوده تو که مرتبا سنگش را به سینه میزنی و برای تقریب ایران با او تلاش می کنی؟ آری تحلیل تراشیدم که به عقل تو و هیچ جن دیگری نمی رسید. تا آنکه باری برادران ایرانی ام بین تو و ایران دیواری برنیافرازند و آن خیال که اتحاد جهانی اسلامان در همین بین الدولتین نقش بر آب نگردد: گفتم و نوشتم که برادرمان طیب با پذیرفتن نقش همصدری پروژه خاورمیانه بزرگ و نمایشی از خود به عنوان منادی اسلام ملایم غرب را فریفته و امتیازی ربوده که دستش را برای زدودن آدمک های کهن و پوسیده غرب در ترکیه گشاده دارند. تا او آن کند که کرد و اینک بی آنکه امتیازی بالمقابله به آمریکا دهد، صدها تن از هم پیالگان غرب را به زندان چپانده. کلیه جای پای های آمریکا را در ترکیه زدوده و از بین برده است، اینک آمریکا با خود به حسب حال نشسته و دریافته است که از دست طیب چه کلاهی تا خناق بر سرشان رفته است و اینک به ترصد پس گرفتن داده هایشان از طیب در آمده اند و اینک او برای ترمیم اعتماد فروریخته غرب، در سوریه چنان ترکتازی می کند که حتی آمریکا وادار به کشیدن ترمزش می شود. او اینهمه را محض نمایش انجام می دهد، بی آنکه نقشی موثر بر علیه سوریه بیازد. اما رفته رفته با گسیل تروریست ها، حمایت پسمانده های القاعده، متشکل کردن تکفیریون سلفی و انداختن شر شوم آن دام و دد، به جان دولت و ملت سوریه، دیگر چه جای توجیه و تنزیهی می ماند؟ میشنیدم که همان ناخدایان کشتی «ماوی مارمارا» در رستوران های استانبول با سران تروریستها فالوده می خورند و قهوه ترک مینوشند و صدها هزار دلار پول نقد شایاش می افشانند تا جان مسلمانان سوریه را بستانند. اینهمه نیز به امر طب اتفا، م، افتاد.

مساجد استانبول را -که ماذنه هایش هرگز خاموش نمانده و اذان های دین بنیانش نغمه ساز جاویدش بوده- به صحنه جذب نیروی خوارج بئس البدل ساخته ای و عاقبت دست نامحرم را به سینه معبدمان رسانده ای. آیا استاد هر دومان "محمد عاکف" این را به من و تو آموخته و خفته بود؟ در اوج دعوات با آن مجسمه «کور خوش» (خوش گو، رو) -کرکس آغلار گولن- در ایران گریزی و شیعه ستیزی از او تندتر و پیشتر تاختی. باز ما بودیم که به نام به سر بردن شرط مودت و وفا کلیه مجاری نفوذ جماعت پنسیلوانیا گزین به ایران را عقیم کرده و آنها را چنان از این نفوذ ناامید ساختیم که بالاخره از سر عصبانیت، ماهیت خود را عریان ساخت و لو داد کین دیرینش را استفراغ کرد و گفت: «اگر بگویند، یک طرف ایران و یک طرف جهنم لابد به ایران نمی روم». و ایرانیان را اولاد متعه خواند و شیعه را رافضی بی دین. بارها به دوستان ایرانی ات گفته بودی که "من در تکیه ها و درگاهها به عشق اهل بیت آلفته شده ام و آن جزمیت نواصب از من بدور است" و چندی نیز چنینت می پنداشتیم و می دیدیم، اما به قول شاعرمان (سایه): «چه شد آن مهر و وفائی که من آموختم؟» آیا استادمان «نجیب فاضل» نیز در پی تشکیل هلال بیمار گونه و ذهنی سنی زیست؟ که در قبال انگاره معلول اذهان بیمار و معلول موسوم به «هلال شیعی» در پی پدید آوردن «هلال سنی» خروچ کرده، و دامنه با بلشت، خوارج آلوده؟

با کدام منطق و تربیت دینی و کدام انگیزش اتحاد جهانی اسلام در کنگره ماقبل آخرین حزبت آن سفلگان بینوای دین و دنیا باخته را کنار خود چیدی و یا دستی، دست های تا مرافق آلوده به خون "طارق الهاشمی" شیعه کش محکوم به اعدام را، با دیگر دست، دستان خائن مرسی را و با دست سوم، دستان دراز و متکدی «خالد مشعل» را بر گرفتی و برفراختی که اینک! هلال سنی!